

## بازشناسی انتقادی فلسفه سیاسی مایکل سندل در مناسبات اخلاق و سیاست

محمدرضا احمدی طباطبایی\*

### چکیده

مایکل سندل فیلسوف سیاسی مشهور معاصر از نحلّه «جامعه‌گرایان یا جماعت‌گرایان» و از منتقدان جان رالز نظریه‌پرداز مشهور «عدالت» در جهان غرب محسوب می‌شود. سندل در کتاب فلسفه عمومی که حاوی مقالاتی از نوشته‌های او در باب «اخلاق در سیاست» است به تشریح آموزه‌های فلسفی - سیاسی خود با رویکردی آشکار و مصادیقی پرداخته است. در این کتاب سندل که شهرت اصلی او به دلیل قوت در بیان و سوق دادن مباحث انتزاعی فلسفه سیاسی به مسائل عینی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است تلاش می‌کند تا مناسبات اخلاق و سیاست به ویژه در جامعه‌ی آمریکا و با توجه به مصادیق عینی و نمونه‌های ملموس و قابل فهم برای عموم مردم را مورد مذاقه و ارزیابی قرار دهد. در مطالعه انتقادی این رساله‌ی سندل ضمن بازشناسی فرازهای مهم فلسفه سیاسی وی با آموزه‌های سندل در باب مناسبات اخلاق و سیاست دیدگاه وی در نقد نظریه عدالت رالز در لیبرالیسم مورد واکاوی قرار خواهد گرفت. روش تحلیل در این پژوهش نیز توصیفی - تحلیلی است.

**کلیدواژه‌ها:** فلسفه سیاسی، سندل، اخلاق، سیاست، لیبرالیسم، رالز، عدالت.

### ۱. مقدمه

لیبرالیسم به عنوان یکی از مکاتب فلسفی - سیاسی در غرب که آموزه‌های آن در حوزه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جهان عرب به کار بسته شده از بدو پیدایش تاکنون با فراز و فرودهای گوناگون و با تفاسیر مختلف به ویژه پس از مواجهه با مشکلات و موانع گوناگون که از قضا عمدتاً مربوط به مقوله عدالت اجتماعی و نسبت میان آزادی و عدالت

\* دانشیار و مدیر گروه علوم سیاسی، دانشگاه امام صادق (ع)، [tabatabai@isu.ac.ir](mailto:tabatabai@isu.ac.ir)  
تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۲/۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۴/۱۳

است مواجهه بوده است. لیبرالیسم کلاسیک از لحاظ نظری بر شالوده‌ای از اصول مهم و قابل تأمل استوار بود. اصولی که هر یک در عرصه‌ی عمل در نظام‌های سیاسی دموکراتیک در دو قرن گذشته به تدریج و با جرح و تعدیل‌های مختلف براساس اقتضائات زمانی و مکانی به کار بسته شده و تاکنون در جوامع غربی به ویژه ایالات متحده آمریکا که موضوع و موضع بحث و گفتمان رالز و سندل و جماعت‌گرایان است به حیات خود ادامه داده است (Bellamy, 1999, P.31-47). اصالت فرد یا فردگرایی اصل آزادی به ویژه آزادی در حق انتخاب، اصل رضایت و قرارداد، اصل مشروطه و قانون (Constitutionalism & law)، اصل برابری در بهره‌گیری از فرصت‌های موجود، اصل تساهل و مدارا (Toleration)، اصل تفکیک میان حوزه خصوصی و عمومی و از همه مهمتر و بنیادی‌تر اصل عدالت اجتماعی براساس شایستگی افراد از اصول بنیادین در مکتب لیبرالیسم کلاسیک محسوب می‌شد. براساس تفکیک میان حوزه خصوصی و عمومی و اصالت حفظ حدود و ثغور مالکیت خصوصی که جان لاک در «دو رساله درباره حکومت» مبسوط به آن پرداخته (Lock, 2005, Book II, Chap IV)، لیبرالیسم کلاسیک مخالف دخالت دولت در امور اقتصادی و مدافع دولت حداقل بود. با انقلاب صنعتی و پیدایش واحدهای بزرگ تولیدی و کارخانه‌های عظیم طبقه‌ی گسترده‌ای که متولی نیروی کار برای به حرکت درآوردن چرخه‌ی گسترده‌ی تولید انبوه و صنعتی بود در غرب شکل گرفت. این طبقه‌ی عظیم علیرغم دخالت مستقیم در تولید و ایجاد ارزش افزوده به دلیل انگیزه‌های سودجویانه‌ی طبقه کوچک سرمایه‌دار و تصاحب سود حاصل از تولید و همچنین به دلیل عدم دخالت دولت که لیبرالیسم کلاسیک مدافع آن بود با رنج و سختی و بی‌عدالتی و افری مواجه گشت. لیبرالیسم کلاسیک علیرغم جذابیت و زیبایی نظری اصول خود در عرصه‌ی عمل باعث ایجاد نابرابری مضاعف و حرمان طبقه‌ی عظیم و زحمتکش کارگر از حداقل امکانات برای یک معیشت منصفانه و شرافتمندانه شد. پولاریزه شدن جامعه و افزایش روزافزون فاصله‌ی طبقاتی باعث نارضایتی طبقه‌ی کارگر از شرایط کار و معیشت گردید. برخی نظریه‌پردازان مانند مارکس با تحلیل چگونگی انباشت سرمایه در دست عده‌ای محدود و محرومیت اکثریت از حداقل امکانات زندگی به تحلیل کارکرد ناعادلانه‌ی نظام سرمایه داری پرداختند. مارکس در کتاب «Capital» با مطرح کردن نظریه ارزش اضافی «Surplus- Value» که البته آن را از اقتصاددانان دیگری وام گرفته بود به فرجام خطرناک نظام سرمایه‌داری به دلیل دور شدن از مسیر عدالت پرداخت (Marx, 1999, Part VII). وضعیت نابهنجار اقتصادی و اجتماعی محور گفتمان

متفکران برجسته غرب به ویژه در نیمه دوم قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم قرار داشت. سرانجام متفکران لیبرال برای جلوگیری از فروپاشی نظامهای سیاسی دست به اصلاحات عمده‌ای جهت ایجاد رفاه نسبی برای طبقات کارگر و اقشار آسیب‌پذیر جامعه زدند و دولت برخلاف اصول اولیه لیبرالیسم کلاسیک مجبور به مداخله در امور اقتصادی و وضع قوانین و مقرراتی مانند حداقل دستمزد و حداکثر ساعات کار، بیمه، بازنشستگی و مانند آنها به نفع ایجاد تعادل در نظامهای اقتصادی و سیاسی جوامع لیبرال یا به تعبیر ایدئولوژی چپ در نظام سرمایه‌داری شد. از آن زمان به بعد با توجه به بحرانهای عمده‌ای که جوامع مغرب زمین به ویژه در نیمه اول قرن بیستم که با دو جنگ بزرگ جهانی و بحران بزرگ اقتصادی در دهه ۳۰ مواجه شدند گامهایی جهت اصلاحات اقتصادی و اجتماعی جهت تعمیم رفاه عمومی کم کردن فاصله طبقاتی و ایجاد عدالت نسبی در جامعه برداشتند.

علیرغم اصلاحات انجام شده در نظامهای سرمایه‌داری، همواره مقوله‌ی «عدالت» در کانون اصلی مناقشات اندیشه‌های متفکران و فلاسفه سیاسی قرار داشته است. یکی از فیلسوفان سیاسی برجسته و پرآوازه‌ی غرب و جامعه‌ی آمریکا در قرن بیستم جان رالز (۱۹۲۱-۲۰۰۲) فیلسوف سیاسی آمریکایی است که نظریات مهم و مبسوطی پیرامون مقوله‌ی «عدالت و انصاف» بیان نموده است.

## ۲. نقد آموزه‌های رالز

رالز در نظریه عدالت خویش تحت تأثیر آموزه‌های اخلاقی کانت که سندل نیز در کتاب فلسفه عمومی به آن بارها اشاره کرده قرار دارد. یکی از ویژگیهای مهم عدالت نزد کانت، اجتماعی بودن و صوری بودن آن است. عدالت کانتی سه ویژگی اساسی دارد، نخست آن که فقط بر روابط بیرونی افراد به کار بسته می‌شود. دوم اینکه عدالت به امیال یا آمال افراد مربوط نیست، بلکه منحصراً به رابطه‌ی اراده یک فرد با اراده‌ی فرد دیگر مربوط می‌شود. سوم این که عدالت با صورت روابط میان اراده‌ها سر و کار دارد، مادامی که آزاد تلقی شود. با ترکیب این سه ویژگی کانت عدالت را چنین تبیین می‌نماید: مجموع شرایطی که در پرتو آن اراده یک فرد می‌تواند براساس اصل عام آزادی با اراده فرد دیگر پیوندد (Rosen, 1993, p.7).

همان گونه که روزن بیان می‌دارد، یکی از نتایج مهم صوری بودن اصول اخلاقی و به تبع آن اصول عدالت نزد کانت آن است که مستقل از محتوای متغیر اراده افراد، به ویژه

نیازها، نیات، امیال و آمال متغیر آنهاست. به بیان دیگر اصول اخلاقی نزد کانت به اقتضائات امیال، خواسته‌ها، نیات و نیازهای انسان وابسته نیست بلکه اوامر مطلق تلقی می‌گردد (Rosen, 1993, p.8).

این استقلال اصول عدالت از اقتضائات اجتماعی و فردی تأثیر مهمی بر نظریه عدالت رالز داشته است. این موضوع به ویژه با ایده‌ی انصاف و معامله به مثل قرابت می‌یابد. این رویکرد مورد انتقاد سندل واقع شده است. هدف رالز از ارائه‌ی نظریه‌ای در باب عدالت آن است که جایگزینی برای نظریه نفع‌گرایی کلاسیک باشد (Rawls, 1991, P.22). نقد اصلی رالز به نفع‌گرایی آن است که تمایز میان اشخاص را جدی نمی‌گیرد (Rawls, 1991, P.26-27). رالز عدالت به مثابه انصاف را از مبنای فردگرایانه آغاز می‌کند و دغدغه‌ی عمده‌ی وی آن است که چگونه ممکن است جامعه‌ای باثبات و منصفانه متشکل از شهروندانی که به واسطه‌ی آموزه‌های دینی، فلسفی و اخلاقی عمیقاً از یکدیگر متمایز هستند وجود داشته باشد (Rawls, 2005, xxxvii). رالز براساس تأثیر خود از اخلاق کانتی اشعار می‌دارد: که عدالت باید تا جایی که ممکن است مستقل از آموزه‌های دینی و فلسفی متعارفی باشد که شهروندان به آن پایبندند (Rawls, 2005, P.).

در مقابل دیدگاه رالز و در نقد آراء وی جماعت‌گرایان یا جامعه‌گرایان بر ماهیت انسان و نیازها و امیال او به ویژه در فهم معنای اجتماعی خیرهای اخلاقی تأکید می‌ورزد. پاسخ به پرسشهایی مانند ماهیت انسان، حقوق انسانها در جامعه و این که ما چه نیازهایی داریم و شایسته‌ی چه چیزی هستیم؟ استحقاق چه چیزی داریم و در شرایط آرمانی چه چیزی را خواهیم پذیرفت به چگونگی بسط و تعمیم عدالت در جامعه خواهد انجامید که قرار است روند خیرها و مطلوب‌ها را تعیین کند (Walzer, 1983, P.6). رالز در بحث از بنیان برابری و این که چرا حیوانات با انسانها برابر نیستند، معتقد است انسانها به این دلیل که شخصیت‌های اخلاقی هستند استحقاق عدالت برابر را دارند. به باور وی اشخاص از منظر اخلاقی با دو ویژگی متمایز می‌شوند: نخست این که آنان ظرفیت داشتن تلقی‌ای از خیر را دارند و دوم این که آنان ظرفیت داشتن حس عدالت را دارند (Rawls, 1991, P.505).

### ۳. فلسفه سیاسی سندل

مایکل سندل فیلسوف سیاسی مشهور و در قید حیات معاصر زاده‌ی ۱۹۵۳ در آمریکا و اکنون نیز استاد دانشگاه هاروارد است. سندل به دلیل نقد نظریه عدالت جان رالز در نظام

لیبرالیسم با توجه به فضا و پارادایم حاکم بر جامعه آمریکا اشتهار یافت. البته از ویژگی‌های مهم سندل توانایی و مهارت وی در سوق دادن مباحث انتزاعی و پیچیده‌ی فلسفی-سیاسی به گفتمان مرتبط با زندگی عادی شهروندی است. سندل با ورود به مسائل و مباحث عینی و ملموس اجتماعی راه ارتباط با مخاطب غیرآکادمیک را نیز همواره نموده و بر مسئولیت‌های شهروندی فیلسوف سیاسی تأکید می‌ورزد. با توجه به این رویکرد، سندل در سخنرانی‌ها و نوشته‌ها و مقالات خود تلاش می‌کند که دیدگاه‌ها و آموزه‌های خود را به شکلی روشن و گویا و قابل فهم به حوزه عمومی بکشد. سندل یکی از فیلسوفان سیاسی جامعه‌گرا یا جماعت‌گرا است. عنوان «جماعت‌گرایی یا جامعه‌گرایی یا اجتماع‌گرایی» در زبان پارسی معادلی برای واژه‌ی «Communitarianism» تلقی می‌شود. جامعه‌گرایی نوعی رویکرد نقادانه‌ی درون سیستمی به نظام لیبرالیسم به عنوان یک فلسفه‌ی سیاسی مهم و اثرگذار در دوران معاصر محسوب می‌شود. گفتمان جامعه‌گرایی از سوی متفکرانی مانند مکینتایر، سندل، تیلور، نوزیک، دورکین، والزر و نیگل برجسته شده است. کانون مناقشات در این گفتمان بر نقد آموزه‌های رالز و آسیب‌شناسی نظام لیبرالیسم به ویژه در حوزه‌ی عدالت اجتماعی، آزادی‌های فردی در انتخاب و ارزیابی اخلاقی نقش ایجابی یا سلبی حکومت در هدایت شهروندان به سوی خیر و کمال و سعادت قرار دارد. سعادت و خوشبختی که در فلسفه‌ی سیاسی کلاسیک به ویژه فلسفه‌ی سیاسی اسلامی و همچنین آموزه‌های متفکران برجسته‌ی مسیحی مانند آگوستین قدیس کلید متدلوزیک فهم اندیشه‌های متفکران محسوب می‌شود (احمدی طباطبائی، ۱۳۸۶، ص ۱۱۱-۱۳۴).

به منظور پرهیز از اطاله رجوع به اثر مکتوب وی جهت فهم بهتر و کامل‌تر آموزه‌های جامعه‌گرایان توصیه می‌شود. به عبارت دیگر، جامعه‌گرایان آموزه‌های لیبرالیسم نفع‌گرا و همچنین اصلاح رالز در آموزه‌های لیبرالیسم کلاسیک در جهت بسط عدالت اجتماعی را ناکافی و ابتر می‌دانند. سندل در کتاب مهم و تأثیرگذار خویش به نام «لیبرالیسم و محدودیت‌های عدالت» عنوان می‌کند که لیبرالیسم فقط یک بخش مجزا از زندگی فرد را مورد توجه قرار می‌دهد و آنان را به عنوان شهروندانی آزاد که ارزشها، آرمانها و اهداف خود را دنبال می‌کنند در نظر می‌گیرد و بر همین اساس اصولی را برای لیبرالیسم دیکته می‌کند که وجوه مختلف زندگی افراد را ملاحظه نمی‌کند. سندل در این کتاب تلاش می‌کند تا نتایج منفی چنین یک‌سویه‌نگری لیبرالیسم را از لحاظ اخلاقی و سیاسی مورد نقد جدی

قرار دهد (Sandal, 1998, P.5-24) و به این پرسش پردازد که اگر وجوه مختلف زندگی انسان را حذف کنیم عدالت چه معنایی خواهد داشت؟

اجمالاً ذکر این مطلب ضروری است که یکی از مباحثی که دقیقاً در کانون مناقشات جامعه‌گرایان در نقد نظام لیبرالیسم قرار دارد مسئله ارزیابی اخلاقی نسبت میان فردگرایی به عنوان یکی از اصول اساسی لیبرالیسم و نقش ایجابی یا سلبی حکومت در هدایت اتباع و شهروندان به سوی خیر و کمال و خوشبختی است. جامعه‌گرایان در مورد نقش حکومت در ترویج فرهنگ و ارزشهای مقبول نظام سیاسی و این که آیا حکومت اخلاقاً خوانش و مفهوم خاصی از خیر و خوبی را جهت نیل به خوشبختی و سعادت را در جامعه ترویج کند به مباحث اندیشه‌برانگیزی البته در پارادایم حاکم بر نظام لیبرالیسم پرداخته‌اند.

مایکل سندل دارای آثار و مقالات گوناگونی است که جهت رعایت اختصار در نوشتار از پرداختن به آنها خودداری می‌شود. فلسفه‌ی سیاسی سندل عمدتاً مبتنی بر نقد نظریه‌ی «عدالت» رالز و نقد اخلاقی فضای حاکم بر نظام لیبرالیسم با توجه به مسائل عینی و مبتلابه نظام اجتماعی لیبرال به ویژه جامعه‌ی آمریکا است.

یکی از آثار مهم و متأخر سندل کتاب «فلسفه عمومی» با رویکرد «نقش اخلاق در سیاست» است که در سال ۲۰۰۵ انتشار یافته است (Public philosophy: Essays on Morality in Politics).

همان گونه که در عنوان کتاب قید شده این رساله مشتمل بر مجموعه مقالاتی از مایکل سندل درباره‌ی جایگاه و نقش اخلاق در سیاست و امر سیاسی است. سندل در این کتاب بی پروا درباره مسائل مختلفی مانند تولد از راه سلول‌های بنیادی، سقط جنین، کمک به بیمار لاعلاج جهت پایان بخشیدن به زندگیو همجنس‌گرایی سخن گفته و با تشریح دیدگاههای موافق و مخالف و منطق اخلاقی حاکم بر هر یک از گفتمان‌ها به تشریح رویکرد خود پرداخته است.

اما سندل در بخش عمده‌ای از رساله‌ی «فلسفه عمومی» به بحث درباره‌ی عدالت و ناکافی دانستن آموزه‌های رالز در این حوزه می‌پردازد.

سندل بر این باور است که هر چند رالز فیلسوف سخن‌وری چون برک یا مارکس نبود، ولی به مسائل مهمی پرداخت. مسائلی مانند عدالت و برابری فرصت، توزیع متناسب اموال و ثروت، مسئله تعهد سیاسی و نافرمانی مدنی. سندل در بخشی از دیدگاه خود در نقد نظریات رالز اشعار می‌دارد که نظریه‌ی رالز بر فرض حجاب جهل مبتنی است که به ما اجازه می‌دهد

به افراد فارغ‌البال تبدیل شویم. سندل استدلال می‌کند که ما انسان‌ها طبیعتاً وابستگی‌هایی داریم که نمی‌توانیم از آن فاصله بگیریم. پیوندهای خویشاوندی یکی از آنهاست که ما نمی‌توانیم آن را انتخاب نماییم، بلکه از همان بدو تولد با ما همراه است. از آنجا که این پیوندها قهری و غیراختیاری هستند و نمی‌توان آنها را از افراد جدا ساخت انسان‌ها با پیوندهای خانوادگی، جغرافیایی، مذهبی و اجتماعی در جامعه‌ای که در آن تولد یافته‌اند دارای گرایشها و خواسته‌ها و امیالی هستند که نمی‌توان در جامعه به آنها بی‌توجه بود. از سوی دیگر سندل دیدگاه رالز را متأثر از سنت کانتی می‌داند انسان موجودی است فارغ از هر غایت، تکلیف و وظیفه‌ای که خود انتخاب نکرده است. در این رویکرد ارزش آدمی و جایگاه او فارغ از اهداف و غایات و آرمانهایی که خود انتخاب نکرده سنجیده می‌شود، و انسان از هر تعهدی که خود انتخاب نکرده آزاد شمرده می‌شود (سندل، ۱۹۹۶، ۱۷).

سندل سنت لیبرالیسم مدرن را در سنت کانتی قرار می‌دهد و بر تأثیر آموزه‌های کانت بر جان رالز در نظریه‌ی عدالت تأکید می‌ورزد و نقد نظریه‌ی عدالت رالز را در ساحت محدودیت‌های لیبرالیسم درباره‌ی فرد و فردگرایی مورد مذاقه قرار می‌دهد. سندل در کتاب معروف خود به نام «لیبرالیسم و محدودیت‌های عدالت» (Liberalism and the limits of Justice) که در ۱۹۸۲ منتشر شد و به زبانهای مختلفی نیز برگردان شده جان رالز و رونالد دورکین را لیبرالهای سوسیال دموکرات قلمداد می‌کند و بر این باور است که آموزه‌های رالز و دورکین با مؤلفه‌های فردگرایی که گفته شده از اصول اصلی لیبرالیسم است همخوانی ندارد. به عقیده سندل آموزه‌های رالز در حوزه‌ی عدالت از مبانی جمع‌گرایی (Collectivism) نشأت می‌گیرد. به باور سندل رالز فلسفه سیاسی خود را در باب عدالت بر سنت متافیزیکی در فلسفه کانت استوار ساخته که از موازین تجربی و عینی فراتر رفته و به نوعی صبغهی استعلایی از نوع کانتی یافته است. سندل در کتاب موصوف اشعار می‌دارد که اگر در درون جامعه به اجتماع توجه و به آن اعتبار و منزلت کافی داده شود نگرانی از بابت عدالت برطرف می‌گردد.

#### ۴. مناسبات میان اخلاق، سیاست و عدالت

مباحث سندل درباره‌ی ارزیابی اخلاقی مکتب لیبرالیسم و وضعیت آن در جامعه‌ی آمریکا به ویژه با توجه به آموزه‌های رالز مبسوط و گسترده است و در آثار و مقالات وی با تعابیر و تفسیرهای گوناگون بیان شده است. لازم به یادآوری است که رالز نظریه‌ی «عدالت» و به

ویژه کتاب «نظریه‌ی عدالت به مثابه انصاف» (Justice as Fairness) را به دلیل ناکافی دانستن آموزه‌های لیبرالیسم کلاسیک در حوزه‌ی استقرار عدالت اجتماعی به رشته‌ی تحریر درآورد، اما جامعه‌گرایان ضمن تمجید از گام مهم رالز در این حوزه، گفتمان او در باب نظریه عدالت را با استدلال‌های گوناگون مفید اما ناکافی قلمداد می‌کنند.

از سوی دیگر سندل جایگاه حکومت از منظر اخلاقی در گفتمان مربوط به عدالت و توزیع متناسب منابع و امکانات و تمرکز صرف بر این موضوع را بدون ملاحظه‌ی نگرش‌ها و اهداف و آرمانهای شهروندان به چالش می‌کشد. در تحلیل سندل حکومتی که سنت لیبرالیسم حتی با جرح و تعدیل‌های امثال رالز معرفی می‌کند حکومتی است که خود را فارغ از مسئله‌ی آرمانها و اهداف مشخص می‌داند و برای خود چنین وظیفه و تکلیفی در نظر نمی‌گیرد که شهروندان خود را به سوی هدف یا غایت یا آرمان خاصی سوق دهد، بلکه صرفاً توزیع چگونگی عادلانه ثروت میان شهروندان موضوعیت می‌یابد. در چنین جامعه‌ای که البته روی سخن سندل عمدتاً جامعه‌ی آمریکاست حاکمان می‌پندارند که باید جایگاه ارزش‌گذاری و داوری خود را درباره‌ی اهداف و غایاتی که شهروندان برای زندگی و معیشت خود در این جهان اختیار کرده رها کنند و صرفاً به مقوله‌ی چگونگی توزیع ثروت متمرکز شوند. لذا در این رویکرد، فرجام و غایاتی که مردم در جامعه برای خود برمی‌گزینند در جایی مورد ملاحظه و توجه قرار نمی‌گیرد.

سندل استدلال مخالفان، توجه دولت به خواستها و امیال شهروندان را در دو مورد عمده خلاصه می‌کند: نخست این که حکومت و دولت باید نسبت به غایات و تلقی شهروندان از خیر و خوبی بی‌طرف باشد با این توجیه که به انتخاب و ظرفیت شهروندان برای انتخاب مفاهیم مورد نظر خود از خیر و غایت زندگی احترام گذارد و این امر مقتضای فردگرایی مندرج در اصول لیبرالیسم است و دوم اینکه شهروندان و مردم جامعه درباره‌ی اخلاق و مذهب و خوانشهای ناشی از آنها رأی واحد و نگرش یکسان ندارند و حکومت می‌بایست این اختلاف‌ها را به منظور توافق سیاسی و تعامل اجتماعی شهروندان (فارغ از نوع تلقی آنان درباره‌ی خیر و امور اخلاقی) در محاق قرار دهد و به آن توجه نکند (Santal, 2005, P.123). لیبرالها بر این باورند که مردم در انتخاب ارزشهایشان باید آزاد باشند و حکومت باید این آزادی را بر پایه یکی از مؤلفه‌ها و اصول مهم مکتب لیبرالیسم یعنی آزادی در انتخاب به رسمیت بشناسد. لذا احترام حکومت و دولت این بعد از حقوق فردی امری اجتناب‌ناپذیر تلقی می‌گردد (Santal, 2005, P.39).



سندل با توجه به تمرکز بر روی جامعه‌ی آمریکا سپس توضیح می‌دهد که در آمریکا در مورد چگونگی بی‌طرفی دولت در امور شخصی و این که چه حقوقی حقوق اساسی فردی تلقی می‌گردد بین محافظه‌کاران و لیبرالها اختلاف نظر وجود دارد همچنین در این مورد که چه تدابیری برای بی‌طرفی از سوی دولت باید اندیشیده شود اختلاف نظر وجود دارد. محافظه‌کاران بر حوزه‌ی اقتصاد و دفاع از حقوق مربوط به مالکیت و تعامل بازار آزاد تأکید دارد، در حالیکه لیبرالها در پاسخ آنان به پیش شرطهای اجتماعی و اقتصادی این امر تأکید می‌ورزند. لذا گفتمان رفاه، تعلیم و تربیت، شغل، مسکن و بهداشت و مانند آنها در ادبیات آنان برجسته است (Sandel, 2005, P.39).

همان گونه که سندل در آثار مختلف خود در نقد عدالت رالز به آن می‌پردازد انسان و تمایلات و خواسته‌های او در نظریه‌ی عدالت رالز مضمور و مستتر است. انسان مورد نظر و مفروض در نظریه‌ی رالز فارغ از تمایلات و خواسته‌هایش مستقل است تحلیل سندل از خود لیبرالی مورد نظر رالز را می‌توان این گونه بیان کرد که خود صرفاً یکی از فاعلان متکثری است که وجود دارند. خود با اهداف و تعلقاتش براساس رابطه‌ی مالکیت تعریف می‌شود. لذا این نظریه آمال و خواسته‌های درونی خود و تمایز قائل شدن میان آنها را نادیده می‌گیرد. به عبارت دیگر از دیدگاه سندل از آنجا که فایده‌گرایی نمی‌تواند در تمایز قائل شدن میان تفاوت‌های کیفی و ارزش نظام‌های مختلف از آمال و خواسته‌ها موفق باشد نمی‌تواند تفاوت و تمایز فردی را لحاظ کند. این نوع نگرش باعث می‌شود که نظریه‌ی عدالت در باب انسان و تعاملات انسانی در اجتماع با مشکل مواجه شود و این امر جایگاه اخلاقی نظریه را هم با پرسش جدی مواجه می‌سازد زیرا وقتی ما بپذیریم تلقی‌های ما از خیر و خوب بودن بدون ضابطه است، پذیرفتن این مسئله که بالاترین فضیلت اجتماعی، آن فضیلتی است که ما را قادر می‌سازد این تلقی‌های بدون ضابطه را پیگیری و تحقق ببخشیم با مشکل مواجه می‌سازد. سندل بر این باور است که نظریه‌ی عدالت رالز، نه ممکن است و نه مطلوب. ممکن نیست به این دلیل که مبانی انسان‌شناسی موجود و مستتر در نظریه‌ی عدالت به مثابه انصاف خطاست و مطلوب هم نیست، زیرا نمی‌تواند تبیین درست و کافی از مفاهیمی مانند شخصیت، خودآگاهی و دوستی ارائه کند. به عقیده‌ی سندل اگر ما خودمان را به عنوان موجودی آزاد و مستقل از آن دسته از پیوندهای اخلاقی که خودمان انتخاب نکرده‌ایم (در جامعه‌ای که تولد یافته و زندگی می‌کنیم قهراً با ما همراه است) تصور

کنیم در آن صورت مجموعه‌ای از تکالیف اخلاقی و سیاسی که عموماً آنها را مورد تأیید قرار می‌دهیم و حتی به آنها افتخار می‌کنیم نیز برای ما معنایی نخواهند داشت.

از منظر سندل زبان فردگرایی اخلاقی رالز و اخلاق مبتنی بر رضایت او به سختی می‌تواند تبیینی از این مفاهیم و تعلقات ارائه کند. چنین رویکردی فضای اندکی برای مسئولیت‌های یک فرد نسبت به جامعه، خانواده و مجامعی که عضو آنها است باقی می‌گذارد و به این دلیل مطلوب نیست. در مقابل رویکرد اجتماع‌محور (که جامعه‌گرایان از جمله سندل مدافع آن است) هویت فرد را در ارتباط با تعلقات او در زمینه‌ی عضویتش در یک خانواده، شهر، ملت، تاریخ و فرهنگ خاص مورد مذاقه قرار می‌دهد (Sandal, 2005, Part 22).

نظریه‌ی عدالت رالز علیرغم این که گامی به جلو در اصلاح نظام لیبرالیسم از زاویه توجه بیشتر به عدالت اجتماعی و ضرورت آن است توسط صاحب‌نظران و اندیشه‌ورزان دیگر نیز مورد مطالعه‌ی انتقادی واقع شده است. از جمله لامور در کتاب لیبرالیسم سیاسی که ضعف رالز را در نظریه‌ی عدالت ناشی از رویکرد یک ضلعی هستی‌شناسانه‌ی وی قلمداد می‌کند و بر این باور است که دیدگاه رالز در اصلاح نظام عدالت توزیعی در نظام لیبرالیسم متأثر از تأثیر هستی‌شناسی یک ضلعی رالز در نظریه‌ی عدالت است. رالز از اضلاع خدا، انسان و طبیعت، صرفاً انسان (آن هم فارغ از تمایلات فردی و پیوندهای اجتماعی و اخلاقی) را موضوع نظریه‌ی خود قلمداد می‌کند. وی موجودات دیگر را هم فاقد ظرفیت و حسی می‌داند که به باور وی لازمه‌ی رفتاری عادلانه با آنها است. این نگرش به عالم هستی را چارلز لامور نگرشی طبیعت‌گرایانه می‌داند که به عقیده‌ی وی از زمان انقلاب علمی آغاز شده و با اعتبار فزاینده‌ای در حال رشد است. زمانی که ما جهان را عاری از شعور فرض کنیم و انسان را صرفاً موجود ذی شعور عالم هستی بدانیم لاجرم به این نگرش رهنمون می‌شویم که گونه‌ای که ما باید بیندیشیم و عمل نماییم نهایتاً برگرفته از اصولی است که مرجعیت آنها منحصرأ از خود ما اخذ شده است (Lamoure, 1990, P.339-360).

هستی‌شناسی فردگرایانه‌ی رالز را به خوبی می‌توان در ایده‌ی وضع اولیه‌ی وی در باب عدالت نیز مشاهده کرد. آنچه از وضع اولیه اهمیت دارد افرادی هستند که قرار است اصول عدالت را تعیین کنند. این افراد فارغ و متنوع از اقتضات اجتماع هستند. به عبارت دیگر افراد آزاد، برابر و عاقل در کانون وضع اولیه‌ی رالز در تبیین نظریه‌ی عدالت قرار می‌گیرند و ارزش‌های اجتماعی به عنوان امور اقتضائی در پشت پرده جهل قرار می‌گیرند. علیرغم اهمیت وافر ساختارهای اجتماعی در نظریه‌ی عدالت رالز، در نهایت این افراد هستند که

اصول حاکم بر تعیین و سامان دادن به این ساختارها را انتخاب می‌کند. ساختار بنیادین یک نظام عمومی بر پایه‌ی قواعدی است که چارچوب فعالیت را مشخص می‌کند و افراد را به عمل در کنار یکدیگر سوق می‌دهد تا مجموع بیشتری از مزایا تولید شود و به هر فرد سهم معین و متعارفی از عواید اختصاص یابد (Rawls, 1991, P.84).

اما صرف نظر از نقد نظریه‌ی رالز توسط سندل در کتاب فلسفه‌ی عمومی بخش دیگر و عینی‌تر کتاب وی مربوط به پرداختن به مباحث عینی و ملموس حوزه عمومی و سیاستگذاری در مسائل عمده روزمره در عرصه عمومی است که سندل با مطرح کردن آنها سنجش اخلاقی را نیز البته از منظر فضای حاکم بر اخلاق لیبرال در جامعه‌ی آمریکا مورد ارزیابی قرار می‌دهد.

از ویژگیهای مهم و شاید تا حدودی منحصر به فرد مایکل سندل تلاش وی برای کشاندن مباحث انتزاعی مربوط به فلسفه‌ی عمومی و اخلاق به امور عمومی و مبتلابه و عینی جامعه است به گونه‌ای که برای مخاطبان مختلف حتی افرادی که فاقد مطالبات جدی فلسفی و سیاسی هستند قابل فهم باشد. در کتاب فلسفه‌ی عمومی و با رویکرد سنجش اخلاق در حوزه‌ی عمومی سندل به چند پرسش مهم در مسائل مبتلابه حوزه‌ی عمومی می‌پردازد و سعی می‌کند با توجه به دیدگاههای مختلف و داوریه‌های اخلاقی و یا مصلحت سنجی‌های گوناگون اجتماعی به تشریح موضوع و ذکر مواضع خود بپردازد. با توجه به اهمیت این بخش از آراء سندل مهمترین پرسشهایی را که سندل در حوزه‌ی عمومی در جامعه‌ی تکثرگرای لیبرال آمریکا مطرح می‌کند و دیدگاههایی را که مورد مذاقه قرار می‌دهد و نظر مختار خود را بیان می‌کند در بخش پایانی با توجه به گفته‌های وی با تمرکز بیشتر یادآور می‌شویم.

## ۵. آیا باید قربانیان تأثیری در محاکمه داشته باشند؟

یکی از پرسشهای مهم مربوط به حوزه‌ی عمومی و بیان دیدگاههای مختلف پیرامون آن و نقد اخلاقی آن پرسش فوق می‌باشد. سندل می‌گوید:

قبل از محکومیت بمب‌گذار معروف اوکلاهما، هیأت داور در پرونده بمب‌گذاری اوکلاهما به اظهارات و شهادت دلخراش بازماندگان و خانواده‌های قربانیان گوش فرادادند. برخی معتقد بودند که چنین اظهاراتی هیچ نقشی در دادگاه ندارد. بلکه باید متهمی را به مرگ محکوم کرد، باید براساس بررسی مستدل واقعیات و قوانین صورت گیرد، نه با چشم

و غضب خانواده‌های قربانیان. برخی دیگر معتقدند که قربانیان باید در مجازاتی که مجرم دریافت می‌دارد، نقش داشته باشد. به اعتقاد آنها اگر قرار است که مجازات متناسب با جرم باشد، هیأت ژوری باید به طور کامل از رنج و خسارت قربانیان آگاهی داشته باشد (Sandel, 2005, P.105).

کسانی که موافق نقش قربانیان در فرایند محاکمات جنایی هستند، بر دو استدلال مجزا تکیه می‌کنند: استدلال درمانی و استدلال کیفری (یا سزاگرایانه) (Sandel, 2005, P.105-106). استدلال درمانی، مجازات را منبعی برای تسلی قربانی تلقی می‌کند؛ اگر مجازات به نفع قربانی است، در این صورت قربانی باید در آن تأثیر داشته باشد. اما استدلال درمانی به نفع شهادت قربانی، ناقص است. این استدلال تأثیر مجازات کیفری را (اینکه قربانیان و خانواده‌هایشان از ثمره آن خرسند می‌شوند) با توجیه اصلی مجازات اشتباه می‌گیرد که عبارت است از اعطای مجازاتی به مجرم که استحقاق آن را دارد (Sandel, 2005, P.106). مؤثرترین دلیل به نفع تأثیر قربانی، استدلال کیفری است. در نگرش کیفری، تأثیر اظهارات قربانی به این دلیل نیست که به وی اجازه داده شود که احساساتش را تخلیه کند، بلکه برای وصول به عدالت و رسیدن به حقیقت اخلاقی مسئله است. به میزانی که احساسات به جای روشن کردن ماهیت جرم، آن را دگرگون سازد، قاضی باید مانع نقش آن در محاکمه شود (Sandel, 2005, P.106).

اگرچه استدلال کیفری بهترین دلیل برای شهادت قربانی است، اما در معرض دو نقد است: اول اینکه بکارگیری شواهدی درباره شخصیت قربانیان خاص و اهمیت آنها برای خانواده‌هایشان یا جامعه بر این امر دلالت دارد که زندگی برخی افراد ارزشمندتر از برخی دیگر است. در غیر اینصورت چه تفاوت اخلاقی وجود خواهد داشت که قاتلی، پدر و مادر چهار کودک را بکشد یا یک فرد مجرد بی هدف را. یک دائم الخمر را بکشد یا مارتین لوتر کینگ را (Sandel, 2005, P.106). دشوار است که بتوان ربط اخلاقی شهادت قربانیان را نسبت به زندگی یا شخصیت قربانیان خاصی تبیین کرد (Sandel, 2005, P.107).

نقد دوم این که حتی اگر قتل‌های خاصی به لحاظ اخلاقی مذموم‌تر از برخی دیگر از قتل‌ها باشد، آیا غیرمنصفانه نیست که به دلیل ابعاد از جرم که مجرم نسبت به آن ناآگاه بوده است، مجازات اضافی داده شود؟ اگر مهاجمی یک غریبه را بکشد، آیا مجازات وی باید بر این اساس تعیین شود که معلوم شود قربانی یک قدیس بوده است یا یک گناهکار؟

نقد دوم ضعیف‌تر از نقد اول است. ما قاتلان را فقط به دلیل «تصمیم به قتل» مجازات نمی‌کنیم، بلکه همچنین به خاطر صدمه‌ای که بوجود آورده‌اند نیز مجازات می‌شوند (Sandel, 2005, P.107).

در سال‌های اخیر تحت تأثیر جنبش حقوق قربانیان، اکثر ایالات آمریکا به قربانی این حق را می‌دهند که اظهاراتش را بیان کند. کلیتوت قانونی را امضا کرد که اگر قربانیان بمب‌گذاری او کلاهما برای شهادت فراخوانده شوند، اجازه داشته باشند که در محاکمه حاضر شوند: به گفته وی «وقتی فردی قربانی است، باید در مرکز فرایند عدالت جزایی باشد، نه اینکه از خارج به آن نگاه کند.» (Sandel, 2005, P.107-108).

به اعتقاد سندل قرار دادن قربانی در مرکز فرایند عدالت جزایی، این خطر را دارد که همچون اقدام قدیمی انتقام شخصی، نیاز روانشناختی قربانی، بر این امر اخلاقی که مجازات متناسب با جرم باشد، غلبه کند (Sandel, 2005, P.108). با این توضیحات سندل تلاش می‌کند ضمن ارزیابی اخلاقی و منطقی یکی از پرسشهای قابل توجه در حوزه عمومی، دیدگاه مختار خود را فی‌الجمله بیان نماید.

آیا حقی برای «خودکشی به کمک دیگری» وجود دارد؟

یکی دیگر از مسائل مبتلا به و مورد علاقه‌ی افکار عمومی که سندل آن را از منظر اخلاق حاکم بر نظام لیبرال در جامعه آمریکا مورد مذاقه قرار می‌دهد مسئله کمک پزشک به بیمار جهت پایان بخشیدن به زندگی زجرآور بیماران لاعلاج است. لازم به ذکر است که این مسئله از لحاظ تاریخی در یونان باستان نیز ریشه داشته به این معنی که زهری را به بیمار مبتلا به دردی کشنده و درمان‌ناپذیر می‌خوراندند تا او را از شکنجه دائمی نجات دهند و به آن خوب‌مرگی (Euthanasia) می‌گفتند (عنایت، ۱۳۷۷، ص ۱۵۸). البته این رویکرد از منظر ادیان آسمانی و الهی مذموم است. در آموزه‌های دینی تحمل رنج و مصیبت در شرایط موصوف از اسباب آموزش و ارتقاء درجات معنوی شمرده می‌شود. سندل اما بر اساس رویکردهای مختلف در جامعه آمریکا و نوع گرایش و استدلال افکار عمومی به این مسئله می‌پردازد. او می‌گوید:

دیوان عالی ایالات متحده به زودی تصمیم می‌گیرد که آیا بیماران لاعلاج دارای حق قانونی برای خودکشی به کمک پزشک هستند یا خیر. در اغلب موارد حکم دادگاه‌ها منفی است. اگر دیوان عالی نیز چنین حکمی دهد نه تنها حکم دو دیوان فدرال را که خودکشی را حق قانونی اعلام کرده بود، نقض کرده است، بلکه توصیه شش فیلسوف

اخلاق برجسته را نیز رد کرده است: رونالد دوورکین، تامس نیگل، روبرت نوزیک، جان رالز، تامس اسکنلون و جودیت تامسون (Sandal, 2005, P.113)

در کانون استدلال این فلاسفه، این اصل جذاب اما اشتباه قرار دارد که حکومت باید نسبت به مسائل مناقشه‌آمیز دینی یا اخلاقی بی طرف باشد. از آنجایی که افراد درباره‌ی اینکه چه چیزی به زندگی‌شان ارزش می‌دهد، اختلاف دارند، حکومت نباید از طریق قانون هیچ پاسخی برای این مسائل را بر آنها تحمیل نماید، بلکه باید به حق فرد برای زیستن (و مردن) منطبق بر عقاید خود فرد درباره‌ی آن چه که به زندگی ارزش می‌دهد، احترام بگذارد. (Sandal, Ibid, 113-114). به عقیده‌ی این فیلسوفان دیوان عالی باید این حق را به افراد بدهد که این حکم سرنوشت‌ساز را برای خودشان رها از تحمیل هرگونه راست‌کیشی مذهبی یا فلسفی توسط دادگاه یا قانون اتخاذ نمایند (Sandal, Ibid, P.114).

سندل اشعار می‌دارد که: «استدلال فلاسفه با وجود ادعای بیطرفی، حاکی از نگرش خاصی نسبت به آن چیزی است که زندگی را ارزشمند می‌سازد. طبق این نگرش، بهترین شیوه زندگی و مرگ، آن است که عامدانه، مختارانه باشد به طوری که ما را قادر سازد که تا زندگی‌مان را ساخته خودمان ببینیم. تأکید فلاسفه بر اختیار و انتخاب، بر این امر دلالت دارد که زندگی، مایملک فردی است که آن را زیست می‌کند. این اخلاق در تعارض با طیف گسترده‌ای از بینش‌ها قرار دارد که زندگی را یک موهبت و هدیه می‌داند که ما در برابر آن دارای وظایف معینی هستیم. چنین بینش‌هایی این ایده را رد می‌کند که هرگونه استفاده‌ای از زندگی فرد مجاز است، حتی توسط فردی که زندگی به وی تعلق دارد» (Sandal, Ibid, 114-115).

سندل خود اذعان می‌کند که صرف نظر از آنکه اصول اخلاق خودمختاری که در نوشته‌ی این فیلسوفان بیان شده با بسیاری از سنت‌های دینی در تعارض است، با نگرش بنیانگذاران فلسفه سیاسی لیبرال نیز فاصله دارد. هم لاک و هم کانت با حق خودکشی مخالف بودند (Sandal, Ibid, P. 115). فلاسفه به درستی قوانین موجود را که مخالف خودکشی به کمک دیگران است، بازتاب نگرش خاصی به معنای زندگی می‌دانند، اما این امر زمانی که دادگاه به نام خودمختاری حق خودکشی به کمک دیگران را به رسمیت بشناسد نیز صادق است (Sandal, Ibid, P.116).

سندل معتقد است که رد استدلال خودمختاری، ضرورتاً به معنای مخالفت با حق خودکشی به کمک دیگران در همه موارد نیست. گاهی دعاوی شفقت و ترحم بر دعاوی

حفظ زندگی غالب می‌شود. چالش اصلی اینجاست که راهی پیدا کنیم که هم این دعوی و هم بار اخلاقی تسریع مرگ را پاس بدارد و حرمت زندگی را چیزی بداند که ما آن را گرامی می‌داریم نه اینکه آن را انتخاب کنیم (Sandal, Ibid, P.116). در واقع سندل اظهار نظر قطعی در این مورد را بسته به شرایط و موقعیت‌ها را در ارزیابی اخلاقی خویش از دیدگاههای مختلف، متفاوت و قابل تفسیر می‌دارد، و تسریع مرگ را در شرایط حاد و زجرآور بیماری قابل تأمل می‌داند. البته همانگونه که سندل خود اذعان می‌کند تسریع مرگ در مورد بیماران لاعلاج با آموزه‌های دینی مسیحیت نیز ناسازگار است.

### ۶. اصول اخلاقی مربوط به جنین؛ منطق اخلاقی پژوهش‌های سلول‌های بنیادی

با توجه به تبحر و علاقه سندل به پرداختن به مقوله‌های عینی اجتماعی، وی پرسش دیگری را در حوزه‌ی مهم و جدیدالحدوث سلول‌های بنیادی جنینی مطرح و با ذکر دیدگاه‌های مخالفان پژوهش در این حوزه، راه برون رفت از پیامدهای نامطلوب آن را به ویژه از منظر اخلاقی و انسانی از طریق وضع قوانین مناسب و هدفمند توضیح می‌دهد.

سندل می‌گوید:

در نگاه نخست بودجه فدرال برای تحقیقات درباره سلول‌های بنیادی جنینی قابل دفاع به نظر می‌رسد چرا که می‌توان به کمک آن بسیاری از بیماری‌ها را مداوا کرد. مخالفان دو نقد عمده دارند: برخی معتقدند با وجود اهداف ارزشمند آن، تحقیقات در سلول‌های بنیادی اشتباه است زیرا متضمن نابودی جنین است؛ برخی دیگر معتقدند که حتی اگر تحقیقات بر روی جنین فی نفسه نادرست نباشد، راه را برای لغزش به اعمال غیرانسانی مثل کاشت جنین، شبیه‌سازی نوزادان و کلایبی کردن زندگی انسان هموار می‌کند (Sandal, Ibid, P.118).

اما به اعتقاد سندل هیچ یک از این دو نقد قانع کننده نیستند. معدودی در مخالفت با چنین پژوهش‌هایی بر این باورند که کرامت انسانی محدودیتهایی را بر تحقیقات پزشکی ایجاد می‌کند. سندل این مسئله که نابودی جنین‌هایی در روند پژوهش قتل نفس محسوب می‌شود را بر نمی‌تابد و می‌گوید:

این واقعیت که هر شخصی به عنوان یک جنین زندگی را آغاز می‌کند، ثابت نمی‌کند که جنین‌ها شخص هستند. مثلاً هر درخت بلوطی زمانی یک بلوط بوده است، اما این امر دلیل نمی‌شود که بلوط‌ها را درخت بلوط بدانیم (Sandal, Ibid, P.118).

سندل بر این باور است که اگر جنین را شخص بدانیم نه تنها تحقیقات سلول‌ها بنیادی را ممنوع می‌سازد، بلکه همه درمان‌های باروری را که متضمن ایجاد جنین‌های اضافی و دور انداختن آنهاست، نیز ممنوع می‌شود (Sandal, Ibid, P.119).

سندل در پردازش نهایی راه برون رفت از دست زدن بشر به اعمال غیراخلاقی در این حوزه را وضع قوانین مناسب از سوی دولت می‌داند و می‌گوید: «در مورد نقد لغزش به اعمال غیرانسانی نیز باید قوانین مناسب برای ممنوعیت چنین اقداماتی مثل شبیه‌سازی انسانی وضع شود.» (Sandal, Ibid, P.121).

## ۷. سقط جنین و همجنس‌گرایی

سندل در مقالات خود درباره‌ی مناسبات اخلاق و سیاست در کتاب فلسفه‌ی عمومی به بررسی دیدگاه‌های مختلف درباره‌ی دو مسئله مهم اجتماعی که دقیقاً در کانون تصمیم‌گیری قانونی و حقوقی واقع شده و می‌پردازد. مسئله‌ی سقط جنین و همجنس‌گرایی. البته سقط جنین نه در وضعیت اضطراری پزشکی بلکه سقط جنین به عنوان یک تصمیم‌گیری شخصی و فردی در نظام لیبرال در جامعه‌ی آمریکا. سندل در این باره اشعار می‌دارد:

برخی چنین استدلال می‌کنند که سقط جنین و همجنس‌گرایی به لحاظ اخلاقی مذموم هستند و لذا سزاوار ممنوعیت هستند؛ برخی دیگر سعی می‌کنند تا از قضاوت درباره جایگاه اخلاقی چنین اعمالی خودداری کنند و در مقابل چنین استدلال می‌کنند که در یک دموکراسی، اکثریت سیاسی حق دارد تا عقاید اخلاقی‌اش را در قانون تجسم ببخشد. به همین سان استدلال علیه قوانین ضد سقط جنین و ضد همجنس‌گرایی دو شکل مختلف دارند: برخی معتقدند که این قوانین ناعادلانه است، زیرا اعمالی را ممنوع کرده‌اند که به لحاظ اخلاقی مجاز است؛ و برخی دیگر بدون ارجاع به جایگاه اخلاقی این اعمال، چنین استدلال می‌کنند که افراد حق دارند تا خودشان انتخاب کنند که مرتکب چنین اعمالی بشوند یا نه (Sandal, Ibid, P.122).

این دو شیوه استدلال را می‌توان استدلال ساده و استدلال پیچیده نامید. نگرش ساده معتقد است که عادلانه بودن قوانین بر ارزش اخلاقی رفتاری که آن را ممنوع کرده یا از آن محافظت می‌کند، بستگی دارد. نگرش پیچیده معتقد است که عادلانه بودن چنین قوانینی به قضاوت محتوایی اخلاقی درباره رفتارهای مورد بحث وابسته نیست، بلکه مبتنی بر نظریه



عام‌تری است درباره حق حکومت اکثریت و حقوق افراد، دموکراسی از یک سو و آزادی از سوی دیگر. به بیان دیگر استدلال برخی به داوری افراد معطوف به به رسمیت شناختن حوزه‌ی خصوصی و فردگرایی در مکتب لیبرالیسم بازمی‌گردد.

سندل در این مقاله می‌خواهد درستی دیدگاه ساده را نشان دهد که به این شکل صورت‌بندی می‌کند: عادلانه بودن (یا ناعادلانه بودن) قوانین علیه سقط جنین و همجنس‌گرایی، حداقل تا بخشی، به اخلاقی بودن یا غیراخلاقی بودن این رفتارها وابسته است. این دیدگاهی است که نگرش پیچیده، چه در شکل اکثریت‌گرای آن [دموکراسی] و چه در شکل لیبرال آن [حقوق افراد] رد می‌کند. (Sandal, Ibid, P.122).

البته این مقاله تصریحی در مخالفت یا موافقت سندل با سقط جنین یا همجنس‌گرایی وجود ندارد. و هدف وی آن است که برای توجیه موافقت یا مخالفت با سقط جنین یا همجنس‌گرایی به دیدگاه ساده نیاز داریم، یعنی باید اخلاقی یا غیراخلاقی بودن آن را نشان دهیم.

کسانی که استدلال می‌کنند که حکومت باید نسبت به تلقی‌های رقیب از زندگی سعادت‌مندان بی‌طرف باشد، دلایل مختلفی برای این ادعا ارائه می‌کنند که مهمترین آنها این دو است: (۱) نگرش اراده‌گرایانه که معتقد است حکومت باید میان تلقی‌های رقیب از زندگی سعادت‌مندان بی‌طرف بماند، به منظور احترام به ظرفیت اشخاص به عنوان شهروندان آزاد یا عاملان خودمختار برای اینکه خودشان تلقی‌شان را انتخاب کنند؛ (۲) نگرش حداقلی یا عملگرایانه که معتقد است از آنجا که افراد به شکل اجتناب‌ناپذیری درباره اخلاق و دین اختلاف دارند، حکومت باید به منظور توافق سیاسی و همکاری اجتماعی، این مناقشات را نادیده بگیرد. (Sandal, Ibid, P.123).

سندل برای اینکه درستی دیدگاه ساده را نشان دهد، به طور مبسوطی به بیان استدلال‌ات واقع شده میان قضات در پرونده‌های مختلف می‌پردازد. وی در این راستا به سیر تطور ایده حق حریم شخصی از معنای سستی به معنای جدید می‌پردازد. به گفته وی در حالی که حق حریم شخصی کنونی، حق انجام رفتارهای معینی بدون منع حکومتی است، تقریر سستی آن، حقی است که واقعیات خاصی از زندگی شخصی را از دید عموم پنهان می‌دارد.

سندل توضیح می‌دهد که در ایالات متحده آمریکا حق حریم شخصی برای نخستین بار در سال ۱۸۹۰ در قانون مدنی و نه قانون اساسی رسمیت پیدا کرد و ربطی نیز به مسائل جنسی نداشت بلکه متوجه اموری مثل استفاده بدون اجازه از عکس افراد در نشریات بود.

(126) اولین باری که دیوان عالی حق حریم شخصی را در امور جنسی بکار برد، در سال ۱۹۶۱ بود که یک داروساز اهل ایالت کنتیکت، قانون ایالتی ممنوعیت وسایل پیشگیری از بارداری را مورد چالش قرار داد.

در جریان این دعوای حقوقی، دو قاضی پرونده معتقد بودند که این قانون ناقض حق حریم شخصی است و به آن رأی مخالف دادند. البته حق حریم شخصی را در معنای سنتی بکار می‌بردند، یعنی اجرای قانون منع استفاده از وسایل پیشگیری از بارداری، مستلزم ورود پلیس به حریم شخصی زوجین است و به این جهت مجاز نیست.

چهار سال بعد مخالفت با قانون مزبور گسترش یافت و دیوان عالی قانون ایالت کنتیکت علیه استفاده از وسایل پیشگیری از بارداری را لغو کرد. اما توجه این حق، اراده گرایانه نبود، بلکه مبتنی بر قضاوت اخلاقی محتوایی بود؛ حریم شخصی که دیوان عالی از آن حمایت می‌کرد، به این منظور نبود که به افراد اجازه داده شود به هر شکل که می‌خواهند، زندگی جنسی‌شان را جهت دهند، بلکه به دلیل تأیید و حمایت از نهاد اجتماعی ازدواج بود. (Sandal, Ibid, P.128).

تغییر بنیادی‌تر، هفت سال بعد در پرونده آیزنشتات علیه بایرد بوجود آمد. در این پرونده مسئله ممنوعیت توزیع وسایل پیشگیری از بارداری و نه استفاده از آن، مطرح بود. لذا اجرای قانون مستلزم ورود به حریم شخصی نبود. (128-129) لغو این قانون متضمن دو نوآوری مصرح و مضمهر بود. نوآوری مصرح آن بود که واجدان حق حریم شخصی از اشخاص در مقام مشارکت کنندگان در نهاد اجتماعی ازدواج به اشخاص در مقام افراد تغییر کرد. و نوآوری ظریف‌تر آن بود که تغییری از مفهوم سنتی حریم شخصی به مفهوم جدید آن صورت گرفت. به جای آنکه حریم شخصی به معنای آزادی از نظارت و افشای مسائل خصوصی گرفته شود، دیوان عالی آن را در معنای محافظت از آزادی برای انجام فعالیت‌های خاصی بدون منع حکومتی فهم کرد.

یک سال بعد دیوان عالی این معنای جدید از حریم شخصی را در لغو قانونی علیه سقط جنین بسط داد که شامل تصمیم زن در این خصوص که به بارداری‌اش خاتمه دهد یا نه نیز می‌شد.

مبنای اراده‌گرایانه برای این مفهوم جدید از حریم شخصی نخستین بار در لغو قانونی در نیویورک که فروش وسایل پیشگیری از بارداری را به افراد زیر سن شانزده سال ممنوع می‌کرد، بیان صریح خود را یافت. سندل می‌گوید: «برای نخستین بار دیوان عالی از

اصطلاح خودمختاری در توصیف آنچه حریم شخصی از آن محافظت می‌کند، استفاده نمود. (Sandal, Ibid, P.130).

سندل سپس به بررسی دلیل حداقل‌گرایانه به نفع سقط جنین می‌پردازد و معتقد است که یکی از نقدهای وارده به لیبرالیسم حداقل‌گرا آن است که استدلال به نفع نادیده گرفتن یا در پراتز قرار دادن برخی مناقشات دینی یا اخلاقی می‌تواند تا حدودی مبتنی بر پاسخ تلویحی به آن مناقشه باشد. برای مثال هر قدر ما بیشتر یقین حاصل کنیم که جنین، در معنای مناسب اخلاقی، متفاوت از نوزاد است، بیشتر مطمئن می‌شویم که می‌توان مسئله جایگاه اخلاقی جنین را برای اهداف سیاسی نادیده گرفت.

استدلال حداقل‌گرا به نفع بی‌طرفی با مشکل دیگری نیز مواجه است؛ اینکه «نادیده گرفتن» متضمن چه چیزی است، مناقشه‌آمیز است. برای حل این مناقشه باید به ارزیابی محتوایی منافع مورد بحث پرداخت، و یا باید به تلقی خودمختار از عاملیت متوسل شد که لیبرالیسم حداقل‌گرا از آن پرهیز می‌کند.

سندل سپس به بررسی استدلال اراده‌گرایانه به نفع همجنس‌گرایی می‌پردازد و معتقد است که چنین استدلالی نگرش‌های مغایر و ناسازگار با همجنس‌گرایی را تماماً دست نخورده باقی می‌گذارد و این امر ثمره‌ای جز یک تساهل شکننده و نحیف برای همجنس‌گرایی در پی ندارد. سندل به طور خلاصه معتقد است که تلاش برای نادیده گرفتن مسائل اخلاقی در موارد سقط جنین و همجنس‌گرایی با معضلات خودش روبروست و این امر نشان‌دهنده درستی دیدگاه ساده است که عادلانه یا ناعادلانه بودن قوانین علیه سقط جنین و همجنس‌گرایی می‌تواند به اخلاقی و غیراخلاقی بودن چنین اعمالی مرتبط باشد (Sandal, Ibid, P.141).

سندل دو مسئله پرمناقشه در ایالات متحده آمریکا یعنی سقط جنین و همجنس‌گرایی را در کانون مباحث عینی خود در حوزه عمومی قرار می‌دهد و تلاش می‌کند نقد اخلاقی مخالفان این دو مسئله به ظاهر خصوصی اما کاملاً مرتبط با حوزه عمومی و پیامدهای مهم اجتماعی به ویژه بر سلامت و استواری نظام خانواده را تشریح نماید.

## ۸. نتیجه‌گیری

همان گونه که در معرفی مایکل سندل گفته شد وی در ورود به مباحث مناقشه‌آمیز و گاه اندیشه‌برانگیز حوزه عمومی تبحر دارد. در بخشی از کتاب فلسفه عمومی که از آن یاد

شد سندل دیدگاه حاکم بر فضای لیبرال هم از منظر سودگرایی و هم از منظر رالز را به چالش می‌کشد و به ویژه منتزع نمودن گرایش‌ها و تمایلات آحاد جامعه را در نظریه‌ی عدالت رالز بر نمی‌تابد. در بخش دیگری با توجه به مسائل عینی و ملموس جامعه‌ی آمریکا و نقد دیدگاه‌های حاکم در دسته‌بندیها و موافقتها و مخالفتها، دیدگاه خود را صریحاً یا تلویحاً بیان می‌کند. نکته مهمی که به ویژه در پرسشهایی که سندل طرح کرده و برخی از مهمترین آنها در بخش پایانی این نوشتار با توجه به گفته‌های سندل به آنها پرداخته شد، توجه و تفتن به این نکته است که مایکل سندل هر چند از اخلاق و سنجهی اخلاقی در تبیین و نقد دیدگاه‌های مختلف سخن می‌گوید اما اخلاق مقصود و مورد پسند وی اخلاق ناشی از اصول لیبرالیسم به ویژه فردگرایی و ضرورت احترام به خواستها و تمایلات فردی است. البته مکتب لیبرالیسم در جامعه‌ی آمریکا که گرایش به مذهب در آن از اروپا استوارتر است در موافقت با رفتارهای مغایر با مذهب با دشواری‌های جدی روبرو است، اما اخلاق و سنجهی اخلاقی مطلوب سندل عمدتاً معطوف به نظریات و دیدگاه‌های اجتماعی و نحله‌های فکری مختلف در درون نظام لیبرال آمریکا و دفاع از حوزه‌ی خصوصی و منویات و گرایشهای افراد در جامعه در نظام فردگرا و پارادایم حاکم بر آن استوار شده است. در بررسی دو مقوله‌ی پرچالش اخیر یعنی سقط جنین و همجنس‌گرایی سندل تلاش می‌کند اهرم اخلاق را که ریشه در باورهای دینی و سنی آمریکا دارد در مخالفت با این دو موضوع برجسته کند. البته با توجه به جایگاهی که سندل برای امیال و خواستها و گرایشهای فردی در نقد نظریه‌ی عدالت رالز قائل می‌شود نگاه همدلانه وی به دو موضوع مذکور چندان بعید به نظر نمی‌رسد. در پایان یادآوری این نکته ضروری است که ارزیابی کتاب فلسفه‌ی عمومی سندل که حاوی مقالات وی درباره‌ی مناسبات اخلاق و سیاست و یا به تعبیر خود وی اخلاق در سیاست است از منظر آموزه‌های لیبرال و گرایشهای مختلف اخلاقی و دینی و پارادایم حاکم بر فضای گفتمانی حاکم بر جامعه‌ی آمریکا می‌بایست مورد توجه قرار گیرد، اما هنر اصلی سندل که کشیدن مباحث نظری انتزاعی فلسفه‌ی سیاسی به حوزه‌ی عمومی و امر سیاسی است نباید معقول واقع شود. نقد سندل بر کاستی‌ها و محدودیتهای عدالت در لیبرالیسم برای تکمیل و بهبود شرایط عدالت قابل توجه است، اما سنجه اخلاقی او در ارزیابی مسائل عینی در حوزه‌ی عمومی در جامعه‌ی آمریکا مانند تحلیل وی از مسائلی مانند همجنس‌گرایی و سقط جنین محل تأمل است.

## کتاب نامه

احمدی طباطبائی، سیدمحمد رضا (۱۳۸۶)، در کتاب «روش شناسی در مطالعات سیاسی اسلام»، به کوشش علی اکبر علیخانی، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).  
عنایت، حمید (۱۳۷۷)، بنیاد فلسفه سیاسی در غرب، تهران: انتشارات زمستان.

A viner, S and ShalitAvner (1992), Communitarianism and Individualism, Oxford: Oxford University Press.

Ballamy Richard (1999), Contemporary Political Ideologies, Edited by Roger Eatwell and Anthony wright, London and Newyork: Pinter Press.

Lamore, Charles (1990), Political Liberalism, Political Theory.

Lock, John (2005), Two Treatises of Government, Edited by Peter Laslett, Cambridge: Cambridge University Press.

Marx Karl(1999), Capital, Oxford:Oxford University Press.

Rawls, John (2005), Political Liberalism, New York: Columbia University press.

Rawls, John(1991), A Theory of Justice, Oxford: clarendon press.

Rosen, Allen, D, Kant s (1993), Theory of Justice, cornel university press, Ithaca and London.

Sandal, Michael J. (1998), Liberalism and the Limits of Justice, Cambridge: Cambridge University Press.

Sandal, Michael J. (2005), Public Philosophy, Essays on Morality in Politics.

Walzer, Michael (1983), Philosophy and Democracy, Political Theory, Vol. 9, No.3.